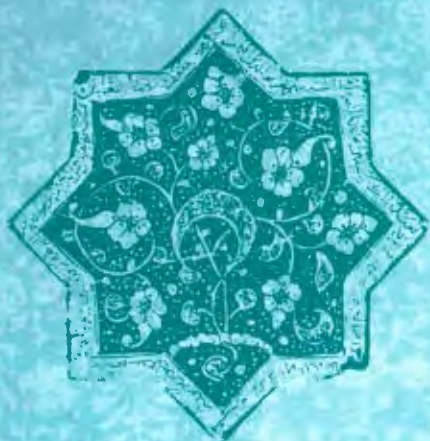


در شناخت
مثنوی
معنوی

مهدی سالاری نسب



اسکری شد

در شناخت مثنوی معنوی

(شناسنامه، ساختار، سبک، محتوا، پژوهش‌ها و نسخه‌ها)

مهدی سالاری نسب



فرهنگ معاصر
انتشارات

- سرشناسه: سالاری نسب، مهدی، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور: در شناخت مثنوی معنوی: (شناسنامه، ساختار، سبک، محتوا، پژوهش‌ها و نسخه‌ها) / مهدی سالاری نسب.
مشخصات نشر: تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری: ۵۳۸ ص + چهارده صفحه
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: کتابنامه: ص ۵۲۹
یادداشت: نمایه
عنوان دیگر: شناسنامه، ساختار، سبک، محتوا، پژوهش‌ها و نسخه‌ها.
موضوع: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. مثنوی - نقد و تفسیر
Mowlavi, Jalalodding Mohammad ibn Mohammad, 1207-1273. موضوع:
Masnavi-Criticism and interpretation
موضوع: شعر فارسی - قرن ۷ ق. - تاریخ و نقد
موضوع: Persian poetry-13th century-History and criticism
رده‌بندی کنگره: PIR ۵۳۰۱
رده‌بندی دیویی: ۸۱۱/۳۱
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۷۴۱۴۱

ISBN: 978-600-105-175-3

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۵-۱۷۵-۳



فرهنگ معاصر
انتشارات

تهران، خیابان طالقانی غربی، خیابان فریمان، شماره ۲۸، کدپستی: ۱۴۱۶۸۶۴۱۸۲

تلفن: ۵-۶۶۹۵۲۶۳۲؛ واحد فروش: ۶۶۹۷۳۳۵۲؛ فکس: ۶۶۴۱۷۰۱۸

E-mail: farhangmoaserpub@gmail.com - Website: www.farhangmoaser.com

در شناخت مثنوی معنوی

(شناسنامه، ساختار، سبک، محتوا، پژوهش‌ها و نسخه‌ها)

مهدی سالاری نسب

حروف‌نگاری، صفحه‌آرایی و چاپ:

واحد کامپیوتر و چاپ فرهنگ معاصر

چاپ اول: ۱۳۹۸

کلیه حقوق این اثر متعلق به «مؤسسه فرهنگ معاصر» است و هر نوع استفاده بازرگانی از این اثر اعم از زیراکس، بازنویسی، ضبط کامپیوتری به صورت‌های مختلف از قبیل PDF، Online و یا تکثیر به هر صورت دیگر، کلاً و جزئاً قابل تعقیب قانونی است.

کوششِ آن حق‌گزارانِ یاد‌باد

با یاد اساتید در گذشته

بدیع‌الزمان فروزانفر (۱۲۷۶-۱۳۴۹)

و

عبدالحسین زرّین‌کوب (۱۳۰۱-۱۳۷۸)

که در شناساندنِ مولانا و مثنوی کوشیدند

تا که ما را یاد آید راهِ راست

مولانا را بهترک از این دریابید... همین صورت خوب
و همین سخن خوب می گوید، بدین راضی مشوید،
ورای این چیزی هست، آن را طلبید از او.
... روان انبیا در آرزوی آن است: کاشکی در زمان او بودیدی،
تا در صحبت او بودیدی، و سخن او بشنیدیدی...
(مقالات شمس، ص ۱۰۴)

اگر دعا نکنم لطف او همی گوید:
«که سرد و بسته چرایی؟ بگو! زبان داری»
بگفتمش: «که چو جانم روان شود از تن
شعارِ شعرِ مرا با روان، روان داری»
جواب داد مرا لطف او که: «ای طالب!
خود این شده‌ست زِ اوّل، چه دل طَبّان داری؟»
(کلیات شمس، غزل ۳۰۸۵)

هین بگو! که ناطقه جو می‌کند
تا به قرنی بعدِ ما آبی رسد
(مثنوی، ۳: ۲۵۳۷ (۲۵۳۹))

فهرست

سخن سردبیر	۱
گاه‌شمار زندگی مولانا	۹
پیشگفتار	۱۱
فصل اول: تاریخ نظم، عنوان، آغاز و پایان	۱۷
گفتار اول: چگونگی بنیاد نهادن و سرایش، تاریخ نظم و	۲۱
۱. آغاز سرایش	۲۱
۲. تاریخ سرایش	۲۳
۳. عنوان مثنوی	۲۵
۴. اصحاب مثنوی، زمان جلسات مثنوی،	۲۸
۵. اندیشه گفتن یا نگفتن	۳۲
۶. سخن‌کشان و سخن‌کُشان	۳۶
گفتار دوم: سرآغاز مثنوی	۴۰
۱. سنت‌شکنی در آغاز	۴۰
۲. استعاره نی در آغاز کتاب	۴۳
۳. حرف و کلمه اول و هجده بیت آغازین	۴۹
گفتار سوم: پایان بی‌پایان مثنوی	۵۳

- فصل دوم: ساختار، موضوعات، اَعلام، مآخذ و چکیدهٔ دفاتر ۶۱
- گفتار اول: تقسیم‌بندی دفاتر ۶۵
۱. تقسیم‌بندی شش‌گانه، خطبه‌های منثور و دیباجه‌های منظوم ۶۵
۲. دلیل تقسیم‌بندی مثنوی به شش دفتر ۷۱
۳. فترت دو ساله بعد از پایان دفتر اول ۷۳
- گفتار دوم: اَعلام مثنوی ۸۲
۱. انبیا و افراد مرتبط با ایشان خاصه پیامبر اسلام ۸۳
۲. اَعلام تاریخی، دانشمندان و فلاسفه، ۸۵
۳. اعضای خانواده؛ مسئلهٔ غیاب نام بهاء ولد ۸۶
۴. برهان‌الدین محقق ترمذی ۸۷
۵. شمس تبریزی ۸۸
۶. صلاح‌الدین زرکوب قونوی ۹۰
۷. حسام‌الدین چلبی ۹۰
- گفتار سوم: چکیدهٔ دفاتر شش‌گانه، با منتخبی از مهمترین ابیات ۹۳
۱. دفتر اول ۹۳
۲. دفتر دوم ۱۰۸
۳. دفتر سوم ۱۱۷
۴. دفتر چهارم ۱۳۱
۵. دفتر پنجم ۱۴۵
۶. دفتر ششم ۱۶۲
۷. دفتر هفتم مجعول ۱۸۵
- فصل سوم: سرچشمه‌ها و بینش‌های بنیادی ۱۸۷
- گفتار اول: سرچشمه‌ها و مآخذ مثنوی ۱۹۳
۱. مثنوی و قرآن ۱۹۳
۲. احادیث در مثنوی ۲۰۰
۳. آثار پیشینیان ۲۰۲

۲۰۲	۱.۳. فرهنگ اسلامی، تصوف و آثار ادبی
۲۰۳	۱.۱.۳. آثار سنایی و عطار و دیگر عرفا
۲۰۴	۳.۱.۲. فقه
۲۰۹	۳.۱.۳. اشعار شعرای دیگر
۲۱۱	۲.۳. شاهنامه و فرهنگ ایران باستان
۲۱۴	۳.۳. ادیان و فرهنگ یونانی و هندی
۲۲۰	۴. مثنوی و آثار مریتان مولانا
۲۲۰	۴.۱. مثنوی و معارف بهاء ولد
۲۲۸	۴.۲. مثنوی و معارف محقق ترمذی
۲۲۹	۴.۳. مثنوی و مقالات شمس
۲۳۰	۴.۳.۱. عبارات و الفاظ
۲۳۲	۴.۳.۲. قصص و تمثیلات
۲۳۲	۴.۳.۳. موضوعات و مفاهیم
۲۳۳	۴.۳.۳.۱. مابعدالطبیعه (متافیزیک)
۲۳۵	۴.۳.۳.۲. اخلاق و سلوک عملی
۲۳۵	۴.۳.۳.۳. معرفت‌شناسی
۲۳۶	۴.۳.۳.۴. عشق
۲۳۷	۴.۳.۴. تفاوت‌های مقالات شمس و مثنوی
۲۳۷	۵. مثنوی و آثار دیگر مولانا
۲۳۷	۵.۱. مثنوی و کلیات شمس
۲۳۹	۵.۲. مثنوی و فیه‌ما‌فیه
۲۴۰	۵.۳. مثنوی و مکتوبات مولانا
۲۴۱	۵.۴. مثنوی و مجالس سبعه
۲۴۳	گفتار دوم: بینش‌های بنیادی
۲۴۳	۱. چندگونه ثنویت در هستی، غربت انسانی، و ...
۲۴۷	۱.۱. اصالت و منزلت انسان
۲۵۱	۲. عشق

۳. آزادی یا تبیل، زهد و رهبانیت، با اشاره‌ای به پیر ۲۵۹
۴. حقیقت ۲۶۲
۵. وحدت ۲۶۷
۶. تضاد در هستی ۲۷۰
۷. جریان دائمی تبدیلات در هستی، اشاره به زادن ثانی ۲۷۴
۸. زندگی و مرگ ۲۷۶
۹. خدا، دعا، پیامبر و معجزه ۲۷۹
۹. ۱. خدا و دعا ۲۷۹
۹. ۲. پیامبر و معجزه ۲۸۴
۱۰. گرایش اخلاقی مثنوی ۲۸۷
۱۱. رویکرد کلامی - فلسفی مثنوی ۲۹۴
۱۱. ۱. مثنوی کتابی ست کلامی با اصول مکتب اشعری ۲۹۴
۱۱. ۲. جهد و عنایت ۲۹۵
۱۱. ۳. شرور در عالم ۲۹۶
۱۱. ۴. جبر و اختیار ۲۹۸
۱۱. ۵. فلسفه و عقل در مثنوی ۳۰۱
۱۲. جوانب و بینش‌های دیگر مثنوی ۳۰۴
۱۲. ۱. ستون جهان و زندگی اجتماعی انسان ۳۰۴
۱۲. ۲. آراء سیاسی - اجتماعی ۳۰۷
۱۲. ۳. خیال، خواب و بیداری ۳۰۹
۱۲. ۴. عدم ۳۱۱
۱۲. ۵. ولی ۳۱۳
۱۲. ۶. طلب ۳۱۵
۱۲. ۷. تساهل و مدارا ۳۱۶
۱۲. ۸. صبر ۳۱۹
۱۲. ۹. زن ۳۲۰
۱۲. ۱۰. طنز ۳۲۲

۳۲۳		۱۱.۱۲. موسیقی
۳۲۵		۱۲.۱۲. توقف کار تعلیم، آغاز شور و غوغا
۳۳۵		فصل چهارم: زبان و سبک مثنوی
۳۳۹		گفتار اول: زبان، قافیه، ردیف و موسیقی کلام
۳۴۶		گفتار دوم: صنایع ادبی
۳۴۶		۱. آرایه‌های لفظی بدیع
۳۴۷		۱.۱. سجع
۳۴۷		۲.۱. جناس
۳۴۷		۱.۲.۱. جناس تام
۳۴۸		۲.۲.۱. جناس ناقص
۳۴۸		۳.۲.۱. جناس زاید
۳۴۹		۴.۲.۱. جناس تام مرکب
۳۵۰		۳.۱. اشتقاق
۳۵۰		۴.۱. موازنه
۳۵۰		۵.۱. ذوقافیتین
۳۵۱		۶.۱. تکرار
۳۵۱		۷.۱. واج‌آرایی
۳۵۲		۲. صنایع بدیعی معنوی
۳۵۲		۱.۲. مراعات نظیر
۳۵۳		۲.۲. تضاد
۳۵۳		۳.۲. حس آمیزی
۳۵۴		۴.۲. تلمیح
۳۵۵		۵.۲. تجاهل‌العارف
۳۵۶		۶.۲. لفّ و نشر
۳۵۶		۷.۲. مبالغه و اغراق و غُلُو
۳۵۶		۸.۲. مفاخره
۳۵۸		۹.۲. ایهام

- ۳۵۸ ۱۰.۲. ایهام تناسب
- ۳۵۸ ۱۱.۲. ترجمه
- ۳۶۰ ۳. آرایه‌های بیانی
- ۳۶۴ ۴. معناهای تازه
- ۳۶۷ گفتار سوم: سبک زبانی و برخی ویژگی‌های بلاغی
- ۳۷۷ گفتار چهارم: واژگان
- ۳۸۰ گفتار پنجم: عناوین و قطعات منثور مثنوی
- ۳۸۲ گفتار ششم: ضرب‌المثل‌های مثنوی
- ۳۸۵ گفتار هفتم: قصه‌گویی و روایت‌گری در مثنوی
- ۳۸۵ ۱. زبان تمثیلی مثنوی و جرّ جزّارِ کلام
- ۳۸۹ ۲. قصه یا نقد حال
- ۳۹۶ ۳. گفت‌وگوی اشخاص داستان با مولانا در مثنوی
- ۴۰۲ گفتار هشتم: عبارات و حکایات دور از ادب
- ۴۰۷ فصل پنجم: شروح، واژه‌نامه‌ها، گزیده‌ها، و سیر ترجمه‌ها
- ۴۱۷ گفتار اول: شروح مثنوی و پژوهش‌های موضوعی
- ۴۱۷ ۱. پیش از مثنوی
- ۴۱۸ ۲. شرح مثنوی در مثنوی
- ۴۱۸ ۱. ۲. اشاره به داستان‌های قبل و بعد
- ۴۲۴ ۲. ۲. استدراکات مولانا در مثنوی
- ۴۲۷ ۳. پس از مثنوی
- ۴۳۲ ۴. شروح کامل، شرح ابیات مشکله یا شرح برخی دفاتر
- ۴۳۶ ۵. پژوهش‌های موضوعی یا شرح و تحلیل برخی داستان‌ها
- ۴۴۰ گفتار دوم: واژه‌نامه‌ها و فرهنگ‌ها
- ۴۴۴ گفتار سوم: گزیده‌های مثنوی
- ۴۴۹ گفتار چهارم: آثار صوتی و دیجیتالی، ابیات مثنوی در موسیقی و ...
- ۴۶۲ گفتار پنجم: سیر ترجمه‌های مثنوی

۴۶۲	۱. زبان ترکی
۴۶۲	۲. زبان عربی
۴۶۳	۳. زبان‌های لاتین
۴۶۴	۳.۱. زبان آلمانی
۴۶۶	۳.۲. زبان فرانسه
۴۶۷	۳.۳. زبان انگلیسی
۴۷۱	گفتار ششم: طعنه‌ها و انتقاده‌ها
۴۷۹	فصل ششم: نسخه‌های خطی و چاپی
۴۸۹	گفتار اول: تصحیح رینولد نیکلسون
۴۹۵	گفتار دوم: چاپ‌های نسخه قونیه
۴۹۶	گفتار سوم: تصحیح محمد استعلامی
۴۹۸	گفتار چهارم: تصحیح محمدعلی موحد
۵۰۳	نمایه اشخاص
۵۱۸	نمایه کتاب‌ها
۵۲۹	گزیده مراجع اصلی

قدر مجموعه گل، مرغ سحر داند و بس

حافظ

سخن سردبیر

۱

مجموعه حاضر در معرفی مهمترین متون فارسی است. اما چرا باید متون گذشته را بازخوانی کنیم؟

فرهنگ ایرانی در روزگار غربی است. سال‌های اوج آن قرن‌هاست که سپری شده و خیزش‌های ناچیزش در سده اخیر، «جز هوا گرفتن‌هایی کوتاه، برای به خاک نشستن‌هایی بلند» نبوده است.

یکی از فیلسوفان برجسته قرن بیستم می‌گوید:

در حدود ۱۴۰۰ میلادی، زندگی عمومی اروپا و هندوستان و چین از حیث تمدن و فرهنگ در سطحی برابر قرار داشت.^۱

منظور گوینده این است که تمام پهنه جهان متدّن آن روزگار، کم و بیش، هم‌تراز بود؛ که نکته قابل تأملی است. قرن هشتم شمسی (چهاردهم میلادی)، چراغ علم و فرهنگ در جهان شرق کم‌فروغ‌تر از قبل شده و در جهتی معکوس، فروغ آن در غرب قوّت می‌گرفت. اما در این قرن، هنوز هیچ‌یک از این دو نیمه جهان،

۱. کارل یاسپرس، آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ ۱۳۷۳، ص ۱۰۷

دست کم به ظاهر، از دیگری پیش نیفتاده و در دوره‌ای موقت و کوتاه، علم و فرهنگ در شرق و غرب در یک سطح بود اما در دو جهت مخالف، شرق رو به خاموشی و انزوا می‌رفت و غرب رو به روشن‌اندیشی و استیلا. حدود یک سده پیش از این تاریخ، مولانا و سعدی و خواجه نصیر طوسی، آخرین نسل بزرگان خلاق فرهنگ ایرانی، در نیمه دوم قرن هفتم از دنیا رفته بودند و در دهه آخر قرن هشتم، آخرین چراغدار این بوم شب‌زده، حافظ هم از پی ایشان رفت. و اما شش هفت دهه بعد از این بود که نیکولو ماکیاولی^۱ و نیکلاس کپرنیک^۲، با سه چهار سال اختلاف، در اروپا زاده شدند. آن یک، اندیشه سیاسی نوین را پایه گذاشت و این یک، دیدگاه انسان را به نظام بیرونی جهان به طور کل دگرگون ساخت. آثار این دو متفکر برانداز و دوران ساز، هر یک برای مدتی از سوی کلیسای کاتولیک ممنوع اعلام شد، اما در آخر بر همین مبانی، و با کوشش‌های دیگر فلاسفه، متفکرین و دانشمندان، جهان نو سر برآورد. ابن خلدون که در سال ۱۴۰۰ میلادی (۸۰۲ قمری) سنین پایانی عمرش را سپری می‌کرد، با نگاه نقاد و ذهن وقاد خود این خیزش جهان غرب را می‌بیند:

اخباری به ما رسیده که در این روزگار، بازار علوم فلسفی در سرزمین رم از ممالک فرنگ و دیگر نواحی ساحل شمالی رونقی به سزا دارد.^۳

ابن خلدون، از تیزبین‌ترین اندیشمندان تاریخ اندیشه اسلامی است. او اهل تونس است در شمال آفریقا، که به ایتالیا، مهد اصلی رنسانس غرب، نزدیک بوده است. ابن خلدون در روزگاری می زیسته که تمدن اسلامی در تمامی عرصه‌ها شاهکارهای خود را عرضه کرده و کم‌کم رو به خواب می‌رود. البته او نمی‌تواند دریابد که سرنوشت جهان اسلام و مغرب زمین در قرون بعد چه خواهد بود و

۱. Niccolo Machiavelli (۱۴۶۹-۱۵۲۷): فیلسوف سیاسی، سیاستمدار و مورخ ایتالیایی ||

۲. Nicolaus Copernicus (۱۴۷۳-۱۵۴۳): ستاره‌شناس لهستانی الاصل || ۳. عبدالرحمن

ابن محمد بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ص ۱۰۰۵-۱۰۰۶

هنوز امید دارد که دانش در جهان اسلام دوباره قوّت بگیرد. بهانه یادکرد این اندیشمند مهم، نقل دو گفته او درباره ایران پیش و پس از اسلام است. وی در فصلی از مقدمه مشهور خویش بر کتاب العبر که آن را «به علوم عقلی و انواع آن» اختصاص داده، درباره ایران باستان می‌گوید:

و باید دانست از ملت‌های پیش از اسلام که اخبار آنان را ما دریافته‌ایم، بیش از همه دو قوم بزرگ به علوم عقلی توجه داشته‌اند و آنها ایرانیان و رومیان بوده‌اند که بازار علوم در نزد آنان بر طبق اخباری که به ما رسیده رونق و رواج داشته است زیرا عُمران ایشان به حدّ وفور بوده و دولت و سلطنت پیش از اسلام و هنگام ظهور اسلام، به آنان اختصاص داشته است، از این رو در شهرها و نواحی متعلق به ایشان، دریای بیکرانی از این علوم یافت می‌شده است ...

ایرانیان بر شیوه‌ای بودند که به علوم عقلی اهمیتی عظیم می‌دادند و دایره آن علوم در کشور ایشان توسعه یافته بود زیرا دولت‌های ایشان در مُنتهای پهنآوری و عظمت بود و هم گویند که این علوم پس از آنکه اسکندر دارا را کشت و بر کشور کیانیان غلبه یافت، از ایران به یونانیان رسیده است.^۱

و ذیل این عنوان: «فِي أَنَّ حَمَلَةَ الْعِلْمِ فِي الْإِسْلَامِ أَكْثَرُهُمُ الْعَجَمُ» (= در اینکه بیشتر دانشوران اسلام از ایرانیان‌اند) درباره ایران پس از اسلام می‌آورد:

از شگفتی‌هایی که واقعیت دارد این است که بیشتر دانشورانِ ملت اسلام، خواه در علوم شرعی و چه در دانش‌های عقلی، به جز در موارد نادری، غیر عرب‌اند و اگر کسانی از آنان هم یافت شوند که از حیث نژاد عرب‌اند، از لحاظ زبان و مهد تربیت و مشایخ و استادان، عجمی هستند ... و به جز ایرانیان کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد و از این رو مصداق گفتار

پیامبر (ص) پدید آمد که فرمود: «اگر دانش بر گردن آسمان در آویزد، قومی از مردم فارس بدان نائل می‌آیند و آن را به دست می‌آورند.»^۱

۲

می‌بینیم که «کنون زمانه دگر گشت و ما دگر گشتیم». مقصود را از قول یک متفکر غیر ایرانی کلاسیک مشرق‌زمین آوردیم که نه از جنس اظهارات شرق‌شناسان باشد، و نه طعم تعصب و بوی ناسیونالیسم بدهد؛ حتی اگر این سخنان اندکی اغراق‌کارانه به نظر آید، باز هم از شکاف عمیقی که بین وضع و حال امروز و دیروز اهالی ایران‌شهر افتاده، چندان چیزی نمی‌کاهد. القصه، گویی برای بهتر پریدن باید دورخیز کرد. شمس تبریزی می‌گوید:

بعضی پس‌تر روند به آن تبت که باز پیش آیند، و از جو بجهند.^۲

ما ایرانیان پیشتر نیز از این روش بهره برده‌ایم؛ یعنی روی فراپس کرده‌ایم تا پیش افسیم. مگر فردوسی به گفته خود داستان‌های تاریخی و اسطوره‌های کهن گشته را بر سرانجام نونکرده تا در کالبد کم‌رمق ایران روحی بدمد؟ همین روح بود که قرن‌ها فرهنگ فارسی را زنده نگه داشت:

۱. همان، ص ۱۱۴۸-۱۱۵۰، در عنوان و متن، عجم آمده است. نک. عبدالرحمن ابن محمد بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، تحقیق عبدالله محمدالدرویش، دمشق، دار یعرب، ۱۴۲۵ هـ. ۲۰۰۴ م، ص ۳۶۱؛ و عجم به‌طور کل بر غیر عرب اطلاق می‌شود، اما روشن است که در تمدن اسلامی، از آغاز تا زمان ابن خلدون وقتی عرب را کنار بگذاریم، تنها ایران باقی می‌ماند. ضمن اینکه ابن خلدون خودش در پایان سخن بالا، در حدیثی که از پیامبر می‌آورد، مقصودش از عجم را مشخص می‌کند که همان اهل فارس است. محمد پروین گنابادی مترجم کتاب، عجم را در عنوان به ایرانیان ترجمه کرده است اما در متن عجم را به غیر عرب برگردانده و توضیحی در پانویس آورده است. ||

۲. شمس تبریزی، مقالات شمس، تصحیح محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ص ۱۰۶

کهن گشته این داستانها ز بُن
همی نو شود روزگارِ کهن^۱

*

کهن گشته این نامه باستان
ز گفتار و کردارِ آن راستان
همی نو کنم نامه‌ای زین نشان
کجا یادگارست از آن سرکشان^۲

حتی می‌توان گفت در میراث عرفانی ایرانی از جمله بزرگترین اثرِ آن یعنی مثنوی معنوی هم، به گونه‌ای یادآوری و بازاندیشی گذشته دیده می‌شود. گرچه گذشته‌ای که مولانا و دیگر عرفا متذکرِ آن می‌شوند، گذشته غیر تاریخی است نه تاریخی. اما به هر روی مولانا هم سخن گذشتگان را یاریگر می‌داند:

گرچه هر قرنی سخن آری بود
لیک گفتِ سالفان یاری بود^۳

او داستانِ کهنِ اصل ازلی انسان را نو می‌کند، تا رهروان راه‌های آمدن را به یاد بیاورند و روزگار وصل خویش را باز جویند.^۴

انسان‌های سرگشته امروز، خاصه ایرانیان، به چنین یادآوری‌هایی برای بازشناسی و بازاندیشی در حقیقتِ خویش سخت نیازمندند. پس گاهی اولین قدم بجا، برای پیشروی و گذر از گریوه‌ها و پریدن از جویهای صعب‌العبور، بازبینی و سنجیدن گذشته است. و این به معنای سنت‌گرایی، پس‌روی، ادعای خودبستگی، «آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد» و مانند اینها نیست، سخن بر سر اهمیت،

۱. فردوسی طوسی، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، جلد اول، انتشارات سخن، چاپ دوم، ۱۳۹۶، صص ۳۰۳ || ۲. همان، جلد چهارم، ص ۱۰۱۲ || ۳. مولانا، جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، انتشارات امیرکبیر، ۴ ج، چاپ اول، ۱۳۶۳، دفتر ۳: ۲۵۳۸ (۲۵۴۰) || ۴. همان، ۳: ۱۲۹۰ (۱۲۹۲)

ضرورت و اولویت شناخت خویش، و فرهنگ و جهان خویش است در هر اقدام نظری و عملی.

۳

البته واضح و مبرهن است که این سرزمین غریب آشنا با تاریخ عجایب صنعتش، مدتهاست که دست و بالش خالی و بسته است، اما هر چه نداشته باشد، از بابت مجهولات کم نمی آرد و میدان بازشناسی آن از بهر جویندگان فراخ است. سخن از فرهنگ و تمدنی می رود که هنوز ده ها، بلکه صدها هزار نسخه خطی چاپ نشده در کتابخانه های گوناگون گرداگرد جهان از آن باقی است؛ که برای بازخوانی و بازشناسی آن ها، نه چنین لنگ لنگان، بلکه با صرف هر چه امکانات و قوای مادی و معنوی، باز هم عمر چندین نسل کفاف نمی دهد.

اقوالی از ابن خلدون و فردوسی و شمس تبریزی و مولانا نقل کردیم، اینک به عصر حاضر باز می گردیم و چند جمله ای از استاد مجتبی مینوی می آوریم و دامن این بحث را فراهم می چینیم. مینوی پیشوای اهل تحقیق بود، عمرش را برای فرهنگ ایران صرف کرد، بی تعصب و تعارف. در این سخنان، که او در مقدمه بر تنها کتابش درباره ادب اروپایی اظهار کرده، هم درباره عقب ماندگی ایران نکاتی درخور می آورد و وضع و حال آن روز ایران را با بیانی آمیخته از صراحت و کنایه بازمی گوید، هم بر ارزش میراث بازمانده و حیاتی بودن بازخوانی آن تأکید می کند و هم به منکران این نگرش پاسخ می دهد و در آخر، چاشنی شیرینی از امیدواری در سخن حق تلخ خویش می آمیزد؛ از این رو نقلش در اینجا بجاست:

سفاهت و بلاهت است اگر گمان کنیم که این عقب ماندن امروزه ما از قافله تمدن به علت آن است که پیش از اینها خیتام و مولوی و حافظی داشته ایم یا بدان سبب است که اشعار سعدی و ناصر خسرو و سنایی می خوانیم.

مردمانِ فرنگ اگر امروز فارسی می آموزند از برای آن نیست که تفریحات شب و طهران مخوف و روزگار سیاه و غوغا ساهاب را بخوانند،

بلکه برای این است که اشعار خیام و حافظ و سایر بزرگان قدیم ایران را به زبان اصلی بخوانند.

ما نمی‌خواهیم که پندیات و مواظپ سعدی را امروز میزان و ملاک اعمال خود بسازیم و طرز حکومت و اداره مملکت را از روی سیاست‌نامه نظام‌الملک ترتیب دهیم. ولی چه باید کرد اگر حال ملّتی چنان زار باشد که حتّی دستورالعمل‌های عقلای هزار سال پیش هم برای او تازگی داشته باشد، و چنان از کاروان تمدّن عقب مانده باشد که حتّی اگر نصایح لقمان حکیم را به مورد اجرا می‌گذاشت، حالش از این بهتر می‌شد که هست!

دانشمندان قدیم ایران از قبیل ابونصر فارابی و ابوالحسن عامری و ابن سینا و ابوریحان بیرونی مدام سعی می‌کردند که ابتدا هرچه را تا عهد ایشان کشف و تدوین شده است فراگیرند و سپس به اندازه استعداد و قوّه خویش بر آن بیفزایند. بدبختی ما امروزه از این راه است که امثال آن علما در میان ما نیست. قومی که در قدیم چنان استطاعت و استعدادی نشان داده است امروز هم اگر مجال بیابد و تربیت بشود بعید نیست که بتواند در بین اقوام سر بلند کند و وارث بالاستحقاق آن تمدّن تابناک گردد. مردان بزرگ آینده باید از میان اطفال امروزی به وجود آیند.^۱

مینوی این حرف‌ها را در روزگاری گفته که وضع و حال ما رو به بهبود می‌رفته، یا دست کم بهتر از این بوده است. او خود از یگانه‌های دوران بود و دست‌کم قرینانش در همان زمان بیش از انگشتانِ دو دست بودند.

۴

اما سخنی درباره مجموعه «در شناختِ نامورنامه‌ها»^۲. این مجموعه معطوف

۱. نک. مجتبی مینوی، پانزده گفتار، انتشارات توس، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ (مقدمه کتاب) ||

۲. نامورنامه، نامی است که فردوسی شاهنامه را بدان خوانده است (شاهنامه، ج ۴، ص ۱۰۲۴)؛ و ما آن را به دیگر ستون‌های کاخ ادب پارسی تسری داده‌ایم.

است به معرفی متون، از این رو، شخص نویسنده و مسائل زندگی و دیگر آثار او تا جایی که بررسی و شناسایی متن اقتضا می‌کند در محدوده تحقیق می‌گنجد. سال‌هاست که در کشورهای پیشرفته علمی و دانشگاه‌های معتبر دنیا، برای شناساندن متون و شخصیت‌های برجسته علم و فرهنگ، چنین آثاری به قلم متخصصین نوشته می‌شود که محصول آن کتاب‌هایی است موجز اما جامع و کارآمد با عناوین Introduction، Guidebook، Companion to و امثالهم.

در فراهم آوردن این مجموعه مقصود فقط آن نیست که آثاری به کتاب‌های موجود درباره متون و اندیشمندان کلاسیک افزوده شود. این مجموعه با موارد مشابه از جهاتی تفاوت دارد:

اول، این سلسله، مختص معرفی تحلیلی متونیست که می‌توان آنها را ستون‌های فرهنگ فارسی دانست.

دوم، پیش از شروع کار، متن‌ها برگزیده شده و کوشش بر آن است که روش تحقیق در همه موارد یکسان باشد. برای تحقق این مقصود، ابتدا طرحی تدوین شده است از فهرست مطالب مورد نیاز برای بررسی یک متن کلاسیک، که الگوی تحقیق باشد و بنای کار بر آن استوار شود؛ گرچه هر متن اختصاصاتی دارد که به طور محدود به نویسنده اجازه دخل و تصرف در این فهرست از پیش مدون را می‌دهد. بدین ترتیب بر آنیم که همه آثار مجموعه، در قالب و حیثیتی همسان و با در نظر گرفتن همه جوانب صوری و محتوایی متن، گرچه با رعایت ایجاز، ارائه شود.



دیگر حتماً خواننده دریافته است که مراد از مجموعه گل در مصراع حافظ بر پیشانی این گفتار، مجموعه متون ارجمند فارسی است:

مجموعه‌ای بخواه و صُراحی بیار هم.

تهران، بهار ۱۳۹۸

انتشارات فرهنگ معاصر

مهدی سالاری نسب

گاه‌شمار زندگی مولانا

- ۶۰۴ ه.ق. ششم ربیع‌الاول، ولادت در شهر بلخ
- ۶۱۶ ه.ق. شروع حمله چنگیزخان مغول به ایران
- ۶۱۷ ه.ق. هجرت از خراسان به همراه پدر
- ۶۱۸ ه.ق. وارد شدن به بغداد و ترک آن
- ۶۱۸-۶۲۲ ه.ق. سفر و حضر در شهرهای روم: ارزنجان، آقشهر، ملطیه
- ۶۲۲-۶۲۶ ه.ق. اقامت در شهر لارنده
- ۶۲۲ ه.ق. ازدواج با گوهرخاتون، دختر خواجه شرف‌الدین لالای سمرقندی
- در شهر لارنده
- ۶۲۲ ه.ق. درگذشت و خاکسپاری مادرش، مؤمنه‌خاتون مشهور به بی‌بی
- علوی در شهر لارنده
- ۶۲۳ ه.ق. بیست و پنجم ربیع‌الآخر، تولد پسر اولش، بهاء‌الدین محمد
- معروف به سلطان ولد در شهر لارنده
- ۶۲۴ ه.ق. پانزدهم جمادی‌الآخر تولد پسر دومش، علاء‌الدین محمد، در
- شهر لارنده
- ۶۲۶ ه.ق. ورود به قونیه و اقامت در این شهر تا پایان عمر
- ۶۲۸ ه.ق. هجدهم ربیع‌الآخر، رحلت بهاء ولد، نشستن مولانا در مقام پدر
- بر منبر وعظ و مسند تدریس
- ۶۲۹ ه.ق. ورود مرید و شاگرد خاص بهاء ولد، برهان‌الدین محقق ترمذی
- به قونیه برای ارشاد و دستگیری مولانا

- ۶۳۰-۶۳۷ ه.ق. سفرهایی به دمشق و حلب برای تحصیل علوم
- ۶۳۸ ه.ق. رحلت و خاکسپاری برهان‌الدین محقق ترمذی در شهر قیصریه
- ۶۳۸-۶۴۲ ه.ق. ارشاد و تعلیم مریدان و شاگردان در قونیه
- ۶۴۰ ه.ق. درگذشت همسرش گوهر خاتون و ازدواج با کرا خاتون قونوی
- ۶۴۲ ه.ق. شنبه بیست‌وششم جمادی‌الآخر، ورود شمس تبریزی به قونیه و دیدار شمس با مولانا
- ۶۴۳ ه.ق. پنجشنبه بیست‌ویکم شوال، سفر اول شمس از قونیه به دمشق و آشفته‌گی روحی مولانا
- ۶۴۴ ه.ق. بازگشت شمس به قونیه
- ۶۴۵ ه.ق. غیبت و رحلت شمس
- ۶۴۵-۶۴۷ ه.ق. سفرهای مولانا به دمشق در جست‌وجوی شمس
- ۶۴۷-۶۵۷ ه.ق. مصاحبت با صلاح‌الدین زرکوب
- ۶۵۷ ه.ق. رحلت صلاح‌الدین زرکوب
- ۶۵۷-۶۷۲ ه.ق. مصاحبت با حسام‌الدین چلبی
- ۶۵۷ ه.ق. آغاز سرایش مثنوی به خواهش و با دستیاری حسام‌الدین چلبی
- ۶۶۰ ه.ق. رحلت علاء‌الدین محمد
- ۶۶۰-۶۶۲ ه.ق. فترت دو ساله در سرایش مثنوی
- ۶۶۲ ه.ق. آغاز سرایش دفتر دوم
- ۶۶۲-۶۷۲ ه.ق. سرایش و تنقیح و کتابت مثنوی، دوره آرامش و ارشاد و تدریس
- ۶۷۲ ه.ق. یکشنبه پنجم جمادی‌الآخر، رحلت مولانا و خاکسپاری‌اش در شهر قونیه
- ۶۸۳ ه.ق. بیست‌ودوم شعبان، رحلت حسام‌الدین چلبی
- ۶۹۱ ه.ق. سیزدهم رمضان، درگذشت کرا خاتون قونوی، همسر مولانا
- ۷۱۲ ه.ق. دهم رجب، رحلت سلطان ولد

مثنوی را چاپک و دلخواه کن
ماجرارا موجز و کوتاه کن
(مثنوی، ۶: ۵۲۵)

پیشگفتار

۱

مقصود از این نوشته معرفی کتاب مثنوی معنوی است در شش فصل به شمار دفاتر مثنوی، با نظر به مطالب تاریخی، ساختاری و محتوایی، و با معرفی اجمالی مهمترین شروح و پژوهش‌ها و نسخه‌های خطی و چاپی موجود از آن. دو فصل اول عهده‌دار بررسی قشر و ماده مثنوی است، به عبارت دیگر این معرفی با اولی‌ترین اطلاعات سجلی یا شناسنامه‌ای آغاز می‌شود، از قبیل نام و نسب مثنوی، تعداد و ساختار دفاتر، اعلام متن و در نهایت چکیده‌ای از هر شش دفتر. دو فصل میانی به بحث صورت و محتوای مثنوی اختصاص دارد: در فصل سوم گفتاری درباره سرچشمه‌های فکری و فرهنگی و سپس شمه‌ای از بنیادی‌ترین اصول و بینش‌های مثنوی می‌آید و فصل چهارم مهمترین عناصر ساختاری و هنری و مختصات زبانی، واژگانی و روایی آن را برمی‌شمارد. دو فصل آخر، باز از جهت دیگر بازگشتی‌ست به موضوعات بیرونی و جنبی: فصل پنجم به شروح مثنوی، تحقیقات صورت‌گرفته درباره آن و ترجمه‌های مثنوی به زبان‌های دیگر اختصاص می‌یابد و در فصل ششم نسخه‌های

خطی و چاپی کتاب معرفی می‌شود. این گونه، سیاحت خود را در ساحت مثنوی کامل می‌کنیم، از بیرونی‌ترین و قشری‌ترین عناصر به درونی‌ترین و جوهری‌ترین بینش‌ها و مختصات زیبایی‌شناختی می‌رویم و باز از جهت دیگر به وجوه بیرونی و ظاهری باز می‌گردیم.

۲

قصد بر این بوده که تمامی جنبه‌های لازم برای شناخت درست و کامل مثنوی و موضوعات و مسائل مهم و اساسی مثنوی پژوهی، از جزئی و کلی، در این دفتر بیاید و در یک کلام «مثنوی اندر فروع و در اصول» شناسانده شود؛ اما در عین حال کوشش شده که طرح هر یک به اختصار باشد. از این رو تا آنجا که لازمه چنین نوشته‌ای ست، مطالب مطرح شده و به قدر نیاز شرح و بسط داده شده؛ و در برخی مباحث و جزئیات، ضمن اشاره‌ای کوتاه، به معرفی منابع لازم برای مطالعه بسنده شده است.

باری، نیت نویسنده بر این بوده که این رساله در عین کوتاهی، به قدر امکان وافی باشد که هم مبتدیان را یاری‌گر افتد و هم منتهیان را کارآمد. مقصود آن است که در این دور کوهپیمایی در سلسله جبال مثنوی و رسیدن به قله رفیع آن، خواننده بتواند تصویری کلی و حتی المقدور جامع از مجموع این سلسله جبال به ذهن بسپارد، و از همه وجوه لازم برای شناسایی کامل آن، اجمالاً اما به روشنی آگاهی یابد. البته پیداست آنان که می‌خواهند کوه را به کمال بشناسند و با فراز و فرودها، و ریز و درشت آن اُلفت و آشنایی یابند، خود باید مدتی مدید در آن اقامت کنند و با آن محشور شوند.

به این ترتیب نوشته حاضر در بعضی از بخش‌ها، گردآوری و تلخیص و تحلیل وجوهی از مثنوی با نظر به تحقیقات موجود است، و

در برخی دیگر، مباحث، دیدگاه‌ها و نکات تازه‌ای را پیش رو می‌نهد که ذکر تک تک این موارد ضرورتی ندارد، اگر نکته‌ای نو در شرح موضوعات و مباحث یا روشی تازه در طرح و دسته‌بندی مطالب در این رساله باشد مثنوی‌شناسان خود بدان پی خواهند برد.

۳

ارجاعات مثنوی، همه به متنِ مَصَحَّحِ رینولد نیکلسون است. بعد از تکمیل اولین ویرایش این نوشته، مثنوی با تصحیح محمدعلی موحد منتشر شد؛ با اینکه کار طاقت‌فرسایی بود، اما برای اینکه کتاب حاضر از آخرین تصحیح انتقادی مثنوی بی‌بهره نماند در تمامی ارجاعات، در کنار شماره‌ایات مثنوی تصحیح مرحوم نیکلسون، شماره همان بیت در مثنوی تصحیح استاد موحد هم در میان دو کمان اضافه شد. بدین ترتیب در ارجاع به مثنوی، رقم اول از سمت راست شماره دفتر و رقم دوم شماره بیت در مثنوی نیکلسون است. سپس شماره همان بیت در مثنوی موحد در بین هلالین آمده؛ البته هرجا شماره بیت در هر دو تصحیح یکسان بوده یک‌بار آورده شده است.

فهرست مراجع، شامل آثاری است که مطلبی از آنها نقل شده است. در این موارد، در اولین ارجاع نام نویسنده، نام اثر و شماره صفحه آمده و در ارجاعات بعدی تنها به ذکر نام اثر و شماره صفحه اکتفا شده است. اما غیر از این، آثار بسیاری در نوشته حاضر معرفی شده، چه به طور اختصاصی در فصل پنجم که مربوط به تفاسیر مثنوی و تحقیقات درباره آن است و چه در ضمن شرح و بسط هر یک از موضوعات و مباحث. نام و نشان این آثار در فهرست مراجع نیامده چرا که مطلبی بعینه و مستقیم از آنها برگرفته نشده است. نام این گونه آثار و نویسندگان آنها را در نمایه کتاب می‌توان یافت. البته هرجا که اثری در متن معرفی

شده، در همان جا نام و نشان دقیقش هم آمده است. ضمناً در نقلِ ابیات و عبارات سعی شده است که معنای همهٔ واژگان غریب و عربیات بیاید تا فایدهٔ این نوشته عام‌تر شود؛ و اگر کلمهٔ مشکلی یا عبارتی به عربی تکرار شده معنی آن نیز در پانویس تکرار شده است.

۴

اول بار در گفت و گو با آقای داود موسایی مدیر محترم مؤسسهٔ فرهنگ معاصر، این فکر در گرفت که در کنار طرح‌های مشترک تحقیقاتی، اهتمامی هم برای چاپ روزآمد و محشای آثار کلاسیک فارسی صورت گیرد و منابعی برای معرفی آنها نیز تدارک شود. دیگر مدیر ارجمند فرهنگ معاصر، آقای کیخسرو شاپوری نیز بر این اندیشه مهر تأیید نهاد و کار بر هیئت و مدار رسمی قرار گرفت. از ایشان ممنونم که «در این غوغا که کس کس را نپرسد» همچنان دغدغهٔ فرهنگ ایرانی را دارند. هر دوی این بزرگواران رسالهٔ حاضر را به طور کامل خواندند و نگارنده را از نظرات سودمند خود بهره‌مند کردند.

همچنین از استاد عزیز، منوچهر انور، بسیار سپاس دارم که باز هم از روی لطف و عنایت پدروانه‌شان، تمام این نوشته را با دقت نظر مطالعه کردند و یادداشت‌ها و پیشنهاداتی ارزنده در کنار متن به قلم آوردند. و نیز از دیگر کارکنان انتشارات فرهنگ معاصر، بویژه خانم آرزو یکتاسرور که کارِ حروفچینی کتاب را، با اصلاحات و اضافات مکرر، به عهده داشتند، تشکر می‌کنم و عذر زحمات می‌خواهم.

رسالهٔ حاضر، اولین عنوان از مجموعهٔ یادشده در معرفی متون کلاسیک فارسی است و امیدوارم عناوین بعدی را نیز، با نام نویسنده یا ویراستار آمادهٔ طبع کنم.

پیشگفتار را با نیایشی از مثنوی به پایان می‌برم:

گر تو خواهی آتش آبِ خوش شود
ور نخواهی آب هم آتش شود
تو بزن یا رَئِنا آبِ طهور
تا شود این نارِ عالم جمله نور^۱

هیچ قلبی پیش او مردود نیست

زانکه قصدش از خریدن سود نیست

م. س. ن.

تهران، پاییز ۱۳۹۷

پی‌نوشت: از آن پاییز تا این پاییز، که کتاب در افت‌وخیزِ مراحل آماده‌سازی و طبع بوده است، نویسنده هر بار به نکته یا اثری تازه رسیده که آن را شایسته ذکر یافته؛ علی‌رغمِ دردسرهای صفحه‌بندی و جابجایی‌های، با همکاریِ حروفچینِ صبور، تا جای ممکن به‌نحوی آن را در متن یا حاشیه گنجانده است. این تذکر برای آن آورده شد که خوانندگان تعجب نکنند از دیدن نام آثاری که تاریخ چاپ آنها بعد از تاریخ مقدمه نویسنده است.

عین تأخیرِ عطا، یاریِ اوست

م. س. ن.

تهران، پاییز ۱۳۹۸

فصل اول

تاریخ نظم، عنوان، آغاز و پایان

حق قدیم است از کجا یابد حادث قدیم را؟
... او بی‌نیاز است، تو نیاز ببر ...
از قدیم چیزی به تو پیوندد و آن عشق است
«دام عشق آمد و در او پیچید»
... از آن قدیم، قدیم را بینی ...
این است تمامی این سخن که تمامش نیست.
(مقالات شمس، ص ۶۹)

کتاب مثنوی معنوی مشهور به مثنوی، بزرگترین اثر عرفانی در زبان فارسی و یکی از بزرگترین آثار هنر و اندیشه بشری، اثر جلال‌الدین محمد بن محمد بن حسین بلخی، مشهور به مولاناست، که به القاب مولوی، رومی، ملای روم، ملای رومی، و خداوندگار نیز خوانده شده است. این کتاب بین سال‌های ۶۵۷ تا ۶۷۲ هجری قمری، سروده، تنقیح و کتابت شد.

فصل اول با بحث در تاریخ و چگونگی سروده شدن مثنوی آغاز می‌شود و سپس مطالبی درباره نام مثنوی، آغاز و پایان آن خواهد آمد.

گفتار اول

چگونگی بنیاد نهادن و سرایش، تاریخ نظم و عنوان مثنوی

۱. آغاز سرایش

به نقل احمد افلاکی از سراج‌الدین مثنوی‌خوان، سرایش مثنوی به خواستاری حسام‌الدین بوده است و مولانا هم حسام‌الدین را مبدأ مثنوی می‌خواند:

مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌ای
گر فزون گردد تو آش افزوده‌ای^۱

و در پایان خطبهٔ منثوری هم که بر صدر مثنوی نهاده تأکید می‌کند که مثنوی به استدعای حسام‌الدین منظوم شده است^۲؛ گرچه در نقل افلاکی، مولانا می‌گوید که پیش از درخواست حسام‌الدین، نیت تألیف کتاب از سوی حق به او القا شده بود:

۱. مثنوی، ۴: ۵۱۱. ۲. لِاسْتَدْعَاءِ سَيِّدِي وَ سَنَدِي، وَ مُعْتَمَدِي وَ مَكَانِ الزَّوْجِ مِنْ جَسَدِي وَ ذَخِيرَةِ يَوْمِي وَ غَدِي ... ابوالفضائل حُسامُ الْحَقِّ وَ الدِّينِ حَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ... الْأَرْمَوِيُّ الْأَصْلُ: به درخواستِ سرور و تکیه‌گاه و امینم، که به منزلهٔ روح است در جسم من، و ذخیرهٔ امروز و فردایم ... صاحب فضیلت‌ها، شمشیر حق و دین، حسن فرزند محمد فرزند حسن ... که اصلش از شهر ارومیه است.

مولانا سراج‌الدین، مثنوی‌خوان تربت، چنین حکایت کرد که سبب تألیف کتاب مثنوی... آن بود که... حسام‌الحق والدین... شبی حضرت مولانا را خلوت یافته، سر نهاد و گفت که دواوین غزلیات بسیار شد... اگر چنان‌که به طرز الهی‌نامه^۱ حکیم^۱ و اما به وزن منطق‌الطیر، کتابی باشد تا در میان عالمیان یادگاری بماند و مونس جان عاشقان و دردمندان گردد؛ به غایت مرحمت و عنایت خواهد بود... فی الحال [مولانا] از سر دستار مبارک خود جزوی که شارح اسرار کلیات و جزویات بود به دست چلبی حسام‌الدین داد و در آنجا هژده بیت از اول مثنوی که: «بشنو این نی چون شکایت می‌کند / از جدایی‌ها حکایت می‌کند»، تا آنجا که: «در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید والسلام»، نبشته بود... بعد از آن، حضرت مولانا فرمود که پیش از آنک از ضمیر مبارک شما این داعیه^۲ سر زند و طبیعت تقاضا کند، از عالم غیب و الشهاده (احتمالاً: آن عالم الغیب و الشهاده) و هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، در دلم این معانی را القا کرده بود که این نوع کتابی گفته آید.^۳

سپهسالار هم متذکر می‌شود که مثنوی به التماس حسام‌الدین نوشته شده است:

اگر این یک منت تنها بر کافه^۴ اهل عشق و توحید دارد، همانا که تا دامن قیامت در تمهید عذر آن تَفْصِی^۵ نتوان نمود.^۶

۱. منظور از الهی‌نامه، حدیقه‌الحقیقه و مقصود از حکیم، سنایی غزنوی است. || ۲. داعیه: خواهش، آرزو || ۳. احمد افلاکی، مناقب‌العارفین، به کوشش تحسین یازیجی، ج ۲، صص ۷۴۱-۷۳۹ || ۴. کافه: همه، همگی || ۵. تَفْصِی: به نهایت چیزی رسیدن و از دشواری و تنگی به درآمدن || ۶. فریدون احمد سپهسالار، رساله در مناقب خداوندگار، تصحیح محمدعلی موحد، ص ۲۷۶

۲. تاریخ سرایش

با توجه به اینکه مولانا دفتر دوم را در سال ۶۶۲ آغاز کرده و خود به این امر تصریح می‌کند،^۱ و با استناد به گفته افلاکی که فترت بین اتمام دفتر اول و آغاز دفتر دوم را دو سال برمی‌شمرد،^۲ و اگر مدت تصنیف دفتر اول را دو تا سه سال در نظر بگیریم، می‌توان گفت که دفتر اول بین سال‌های ۶۵۷ تا ۶۶۰ سروده شده، و تاریخ آغاز مثنوی سال ۶۵۷ یا ۶۵۸ هجری قمری است؛ یعنی در ۵۳ یا ۵۴ سالگی مولانا (به حساب سال قمری) و ۱۲ یا ۱۳ سال بعد از غیبت شمس. مولانا شناس ترک، عبدالباقی گولپینارلی، از شارحین مثنوی، نظر دیگری دارد؛ او با استناد به دو بیت از دفتر اول که در آنها سخن از خلفای عباسی می‌رود،^۳ شروع و پایان نظم دفتر اول را پیش از سال ۶۵۶ می‌داند که در آن سال، خلافت بنی‌عباس در بغداد برچیده می‌شود. با پذیرش این قول، فاصله بین پایان یافتن دفتر اول و آغاز شدن دفتر دوم حدود شش سال خواهد بود. طبق نظر گولپینارلی، نظم مثنوی در زمان حیات صلاح‌الدین آغاز شده است.^۴ اما عبدالحسین زرین‌کوب این رأی را باطل و افسانه می‌خواند،^۵ و محمد استعلامی نیز همین نظر را دارد.^۶

همچنین خلیل‌الله خلیلی، ادیب و شاعر افغانی، متذکر می‌شود که سلطان ولد در ابتدای نامه زمان مصاحبت مولانا و حسام‌الدین را ده سال

۱. مثنوی، ۲: ۷ || ۲. مناقب العارفین، ج ۲، ص ۷۴۳-۷۴۴ || ۳. مثنوی، ۱: ۲۷۹۴-۲۷۹۵
 ۴. عبدالباقی گولپینارلی، مولانا جلال‌الدین، زندگی، فلسفه، آثار و گزیده‌هایی از آنها، ترجمه توفیق سبحانی، ص ۲۰۰، همو، نثر و شرح مثنوی شریف، ترجمه توفیق سبحانی، ج ۱، ص ۴۶۸. نظر آنه ماری شیمل هم درباره تاریخ سرایش مثنوی به نظر گولپینارلی نزدیک است. نک. آنه ماری شیمل، من بادم و تو آتش، ص ۳۵ ||
 ۵. نک. عبدالحسین زرین‌کوب، سرنی، ج ۱، ص ۲۶ || ۶. نک. محمد استعلامی، متن و شرح مثنوی مولانا، ج ۱، ص ۳۵

نوشته است که در آن صورت، دفتر اول نمی‌تواند پیش از ۶۶۲ یعنی ده سال قبل از وفات مولانا آغاز شده باشد؛ حال آنکه مولانا خود به صراحت، آغاز دفتر دوم را ۶۶۲ می‌داند پس باید دفتر اول پیش از آن آغاز شده باشد، بنابراین آغاز مصاحبت مولانا و حسام‌الدین چند سالی پیشتر می‌رود. او جمع این دو قضیه را سبب تشویش می‌داند.^۱ جلال‌الدین همایی نیز در مقدمه خود بر تصحیح ولدنامه متذکر این سخن سلطان ولد شده و بر مبنای آن مصاحبت مولانا و حسام‌الدین را بین سال‌های ۶۶۲ تا ۶۷۲ دانسته بی‌آنکه به اشکالی که خلیل‌الله خلیلی بر این سخن وارد کرده است اشاره کند.^۲

القصه، می‌دانیم که مولانا دو سال بعد از رفتن شمس هنوز امید یافتن او را دارد و چندبار بدین امید به شام سفر می‌کند و بعد از آنکه از رحلت شمس یقین حاصل می‌کند و به قول سلطان ولد او را در خویش می‌یابد،^۳ در قونیه آرام می‌گیرد و دگر بار مسند ارشاد می‌گسترده. روشن است که بخشی از غزلیات، فیه مافیه و مکتوبات محصول این دوران است؛ تا آن زمان که اساس سرودن مثنوی را بنیاد می‌نهد، دفتر اول را به پایان می‌برد و پس از وقفه میان دفتر اول و دوم، از آغاز دفتر دوم تا آخر مثنوی، بدون توقف، سرودن را ادامه می‌دهد.

۱. نک. خلیل‌الله خلیلی، فی‌نامه، ص ۷۲؛ اشاره خلیلی به تکه‌ای از ابتدائیه یا ولدنامه سلطان ولد است. نک. ابتدائیه، تصحیح محمدعلی موحد و علیرضا حیدری، ص ۱۲۶. چه‌بسا این خبر سلطان ولد نشانه‌ای باشد بر اینکه سبب توقف در سرایش مثنوی پس از دفتر اول، به واقع بر اثر بروز کدورتی بین مولانا و حسام‌الدین بوده است، و او از همین‌رو، دوران قبل از فترت دوساله را جزو مصاحبت مولانا و حسام‌الدین محسوب نکرده و همدمی و همراهی حقیقی ایشان را بعد از بازگشت دوباره حسام‌الدین دانسته است. در فصل دوم بحثی در این باره خواهد آمد. || ۲. نک. ولدنامه، تصحیح جلال‌الدین همایی، مقدمه، ص پنجاه و یک || ۳. شمس تبریز را به شام ندید / در خودش دید همچو ماه پدید (سلطان ولد، ابتدائیه، تصحیح محمدعلی موحد، ص ۷۰)

۳. عنوان مثنوی

مثنوی معنوی از همان آغاز و در زبان خودِ شاعر به مثنوی، که نام یکی از قوالبِ شعری است، شهره شده.^۱ دربارهٔ قالب شعریِ مثنوی گفته‌اند:

نوعِ اشعاری است که در وزن یکی، اما هر بیتِ آن دارای قافیهٔ مستقل باشد. چون هر بیت مستلزم دو قافیه یا هر دو مصراعِ ابیات مقفی^۲ است، آن را مثنوی نامیده‌اند منسوب به کلمهٔ مثنی، مرادفِ «اثنینِ اثنین» که به معنی «دوتا دوتا» یا «دوگانی» است.^۳

با این حال، از همان زمان که مولانا بنیانِ مثنوی را آغاز نهاد، این نام «عَلَمٍ بِالْعَلْبَةِ»^۴ شده است برای کتابِ او، یعنی از نام مثنوی، آنگاه که تنها و مجزاً برده شود، به‌طور مطلق مثنوی معنوی مراد می‌شود. افلاکی از قاضی نجم‌الدین طشتی نقل می‌کند که:

در جمیع عالم سه چیز عام بود چون به حضرت مولانا منسوب شد خاص گشت. اول کتاب مثنوی است...^۵

-
۱. این برخلاف دیگر اثرِ سترگِ ادبیات فارسی، یعنی شاهنامه است، که شاعر اثر خود را به این نام نخوانده، جز در یکی از ابیات هجوناومه. (جلال خالقی مطلق، شاهنامه فردوسی، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ج ۴، به سرپرستی اسماعیل سعادت، صص ۱۳۲-۱۳۴). می‌دانیم که در خصوص انتساب هجوناومه به فردوسی بحث و نظرهای بسیار بین متخصصین مطرح شده است، از جمله نک. جلال خالقی مطلق، با هجوناومه چه باید کرد؟ مجلهٔ بخارا، شمارهٔ ۱۱۵، صص ۴۴-۵۹؛ علیرضا شاپورشهبازی، زندگینامهٔ تحلیلی فردوسی، هرمس، چاپ اول، ۱۳۹۰، ابوالفضل خطیبی، آیا فردوسی محمود غزنوی را هجو گفت؟ انتشارات پردیس دانش، چاپ اول، ۱۳۹۶ || ۲. مقفّا: دارای قافیه ||
 ۳. جلال‌الدین همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۱۷۴ || ۴. عَلَمٍ بِالْعَلْبَةِ: عَلَمٍ منقول، اسمی است که از فرط استفاده، به مسّامی مختص شده باشد. یعنی از ابتدا و صرفاً برای آن مسّما وضع نشده، اما به جهت کثرتِ کاربرد به آن مخصوص شده باشد. ||
 ۵. مناقب‌العارفین، ج ۲، ص ۵۹۷

دو چیز دیگر مورد نظر قاضی نجم‌الدین یکی نام مولاناست برای او و دیگری عنوان تربت است برای خاک جایش.

مولانا در مقدمه دفتر اول، کتابش را به همین نام خوانده است: «هذا کتابُ المثنوی وَ هُوَ اَصُولُ اَصُولِ الدِّینِ...»^۱ البته این مقدمه پس از پایان مثنوی تحریر شده، بنابراین باید گفت که به لحاظ تقدّم تاریخی اولین جایی که مولانا در مثنوی نام آن را می‌آورد در میانه داستان پیر چنگی در دفتر اول است:

مثنوی در حجم گر بودی چو چرخ
در نگنجیدی در او زین نیم برخ^۲

از نام اصلی که بگذریم، با قدری مسامحه و با تشبّه جستن به اسامی قرآن و نیز توصیفات سراینده، می‌توان نام و القاب دیگری هم برای مثنوی قائل شد؛ از جمله «حسامی‌نامه»، از آن رو که مثنوی به درخواست و پایمردی حسام‌الدین به وجود آمد:

گشت از جذب چو تو علامه‌ای
در جهان گردان حسامی‌نامه‌ای^۳

بدیع‌الزمان فروزانفر می‌نویسد:

بعضی پنداشته‌اند که نام مثنوی «صیقل‌الارواح» است به دلیل این بیت: «مثنوی که صیقل ارواح بود/ بازگشتش روز استفتاح بود»^۴، و این غلط است، چه مولانا در دیباچه و هر جا مقتضی ذکر کتاب

۱. ترجمه: این است کتاب مثنوی، و آن اصولِ اصولِ اصل‌های دین است... ۱۰.

۲. مثنوی، ۱: ۲۰۹۸ (۲۱۰۷)؛ برخ، بخش، قسمت، بهره ۳. همان، ۲: ۶ || ۴. همان، ۲: ۵؛ استفتاح: از فتح به معنی گشودن و آغاز کردن

است آن را مثنوی می‌خواند و لفظ صیقل ارواح تنها در همین بیت، آن هم توأم با مثنوی دیده می‌شود و می‌رساند که مقصود وصف مثنوی است نه بیان اسم آن و متقدمان نیز هیچ یک مثنوی را بدین نام نشناخته‌اند.^۱

مولانا علاوه بر صدر دیباجه منشور آغازین کتاب، هم در ابتدای دیباجه منظوم همه دفاتر، جز دیباجه دفتر اول، نام مثنوی را آورده، و هم در خلال نظم کتاب، بارها نام مثنوی را یاد کرده^۲ و حتی گاهی مثنوی را شخصی زنده انگاشته است، چنان‌که در دیباجه دفتر چهارم خطاب به حسام‌الدین می‌گوید:

مثنوی پویان، کشنده، ناپدید
ناپدید از جاهلی کیش نیست دید...
مثنوی از تو هزاران شکر داشت
در دعا و شکر کفها بر فراشت^۳

علاوه بر نام‌های یادشده، مولانا توصیفاتی نیز از کتابش به دست داده، مثلاً آن را «دکان فقر و وحدت» خوانده است:

هر دکانی راست سودایی دگر
مثنوی دکان فقر است ای پسر...

۱. بدیع‌الزمان فروزانفر، رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین مشهور به مولوی، ص ۱۵۴-۱۵۵. همایی هم متعرض بطلان این رأی شده است: نک. جلال‌الدین همایی، تفسیر مثنوی مولوی، قلعه ذات‌الصور یا دز هوش‌ربا، ص ۴۶. || ۲. از جمله نک: مثنوی، ۳: ۱۲۲۸ (۱۲۳۰) و ۴۴۴۱ (۴۴۴۴)؛ ۴: ۷۹۰ (۷۹۱) و ۳۴۵۹ (۳۴۶۰)؛ ۵: ۴۲۲۷ (۴۲۲۹)؛ ۶: ۵۲۵ (۵۴۵) و ۶۵۵ (۶۸۲) و ۲۲۴۸ (۲۲۷۸) و ۳۵۵۷ (۳۵۸۹) و ۴۸۲۱ (۴۸۵۷) || ۳. همان، ۴: ۴ و ۸

مثنوی ما دکان وحدت است
غیر واحد هر چه بینی آن بت است^۱

و در گفت‌وگویی با حسام‌الدین، مثنوی را این‌گونه وصف کرده:

مثنوی ما نیز دلبریست معنوی که در جمال و کمال خود همتای
ندارد و همچنان باغیست مهیا و رزقیست مهتا^۲ که جهت روشن دلان
صاحب‌نظر، و عاشقان سوخته‌جگر، ساخته شده است.^۳

۴. اصحاب مثنوی، زمان جلسات مثنوی، اشاره‌ای به اهمیت رابطه دوسویه
در نظر مولانا

مولانا مطالب مثنوی را در بین حلقه‌ای از مریدان و یاران همدل و
همراه بیان می‌کرده است. به دقت نمی‌توان گفت مولانا ابیات مثنوی را
در چه اوقاتی از شبانه‌روز، چند روز در هفته، و در حضور چه کسانی
القا می‌کرده، اما به نظر می‌رسد حلقه آن تنگتر از مجلس وعظ عام او
بوده است. افلاکی بارها از معارف‌گویی مولانا حکایت نقل می‌کند و
گاه در بین آن شواهدی از ابیات مثنوی هم می‌آورد. برخی از این
خاطره‌ها می‌تواند مربوط به حلقه درس مثنوی باشد. او یک‌بار هم
از قول حسام‌الدین که بانی مثنویست از عنوان «اصحاب مثنوی» یاد
می‌کند.^۴ چه‌بسا این عنوان در بین اطرافیان مولانا به افرادی مخصوص
بوده باشد که در جلسه مثنوی حضور داشته‌اند. به گفته افلاکی، مولانا
مثنوی را در احوالات مختلف می‌سروده و حسام‌الدین می‌نوشته است:

۱. همان، ۶: ۱۵۲۵ و ۱۵۵۴ و ۱۵۲۸ و ۱۵۵۷ || ۲. مهتا: گوارا، خوشگوار || ۳. مناقب العارفین،
ج ۲، ص ۷۶۸. || ۴. همان، ص ۷۴۵

همچنان حضرت خداوندگار از جاذبه آن سلطانِ احرار^۱، شور و بی‌قراری را از سرگرفته در حالتِ سماع و حِمَام^۲ و قعود و قیام^۳ و نُهوض^۴ و آرام، به انشاد^۵ مثنویات مداومت نمودن گرفت؛ همچنان اتفاق افتادی که از اول شب تا مطلع الفجر متوالی املا می‌کرد و حضرت چلبی حسام‌الدین به سرعت تمام می‌نوشت و مجموع نبشته را به آواز خوب بلند باز بر حضرت مولانا می‌خواند و چون مجلد اول به اتمام رسید حضرت چلبی به تلاوتِ ابیات و تصحیحِ الفاظ و قیود مشغول گشته، مکرّر می‌خواند.^۶

که نشان می‌دهد سرودن و تدوینِ مثنوی، برای مولانا و حسام‌الدین یک کار مشترک بوده که به‌طور جدّی و منظم، اوقات را بدان مصروف می‌داشته‌اند. سخنِ افلاکی همچنین حاکی از این است که پس از اتمام هر بخش، مولانا و حسام‌الدین حاصلِ کار را باز می‌سنجیده و در آن اصلاحاتی می‌کرده‌اند.^۷

برخی ابیات مثنوی نیز گواه بر این است که مولانا شب‌ها تا صبح با همراهی حسام‌الدین به سرودن مثنوی مشغول بوده:

۱. احرار: آزادگان، جمع حُرّ، منظور از سلطانِ احرار، حسام‌الدین است. || ۲. حِمَام: به معنای تقدیر محتوم و مرگ است. اگر بپذیریم که صورتِ صحیح واژه همین است، باید در اینجا آن را به معنای سکون بگیریم. اما به‌نظر می‌رسد در اصل حِمَام بوده باشد که به حِمَام تصحیف شده. حِمَام به معنای رفع خستگی بعد از تحرک و فعالیت است که در اینجا در مقابلِ سماع به خوبی معنا می‌دهد. (حِمَام در معنای مرگ، در دو بیت مثنوی آمده است. نک. ۴: ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱) و همچنین ۵: ۵۰۸ || ۳. قعود و قیام: نشستن و برخاستن || ۴. نُهوض: برخاستن، حرکت || ۵. انشاد: سرودن || ۶. مناقب‌العارفین، ج ۲، ص ۷۴۲، افلاکی در جای دیگر نقل می‌کند که پس از اتمام سرایش مثنوی، حسام‌الدین همهٔ دفاتر را هفت‌بار برای مولانا خوانده و در نهایت نسخه‌ای نهایی تدوین و تحریر شده است. (همان، ج ۱، ص ۴۹۶-۴۹۷) || ۷. دربارهٔ اصلاحات و نیز دلایل اختلاف نسخ مثنوی نک. مقدمهٔ مبسوط محمدعلی موحد بر مثنوی مصححِ خویش.

صبح شد ای صبح را پشت و پناه
 عذرِ مخدومی^۱ حسام‌الدین بخواه...
 تافت نور صبح و ما از نور تو
 در صبحی^۲ با می منصور تو^۳

و نیز اینکه گاهی در مثنوی اشاره به خواب رفتن و چُرت زدن برخی از مجلسیان هست می‌تواند حاکی از این باشد که مجالس عموماً شب‌ها برپا می‌شده است. گرچه نمی‌توان بر اساس این شواهد حکم کرد که مثنوی همواره به وقت شب سروده می‌شده، به ویژه که پاره‌ای ابیات نشان از برقراری مجلس در اوقات دیگر می‌دهند:

وقت عصر آمد سخن کوتاه کن^۴

و در یک جا اشاره می‌کند که روز به پایان رسیده و ادامهٔ درس را باید به فردا حواله کنند:

روز آخر شد، سَبَق^۵ فردا بود
 رازِ ما را روز، کی گنجا بود^۶

درخصوص «اصحاب مثنوی» هم که پیشتر ذکرش رفت، محتمل‌تر آن است که گفته شود اعضای ثابتِ درس مثنوی، جمع بسیار محدودی بوده‌اند، حتی چه بسا در بیشتر اوقات مولانا و حسام‌الدین با هم و در غیاب دیگران مثنوی را پیش می‌برده‌اند و یا با حضور سلطان ولد.

۱. مخدومی: مخدوم من، سرور من || ۲. صبحی: شراب صبحگاهی، به وقت صبح شراب خوردن || ۳. مثنوی، ۱: ۱۸۰۷-۱۸۰۹ (۱۸۱۵-۱۸۱۷) || ۴. همان، ۴: ۳۸۱۷ (۳۸۱۹) || ۵. سَبَق: درس || ۶. مثنوی، ۴: ۱۶۴۵ (۱۶۴۶). گنجا بودن: گنجایش داشتن

اما یکی از اختصاصات مثنوی که همواره اعجاب برخی را برانگیخته، آن است که بالبدیهه به نظم درمی آمده و املا می شده است؛ گرچه بعداً اصلاحاتی در آن اعمال می کرده اند. اما باید این تذکر زرین کوب را نیز به یاد داشت:

این رسم املاء کردن شعر در همان حین نظم کردن ارتجالی^۱ آن، در نزد بعضی دیگر از شعراء صوفیه نیز مذکور است، چنان که در باب طرز انشاء قصیده تائیه ابن فارض مصری نیز، مولانا جامی نظیر این امر را از قول اصحاب ابن فارض در مورد او نقل می کند. و شیخ محمود شبستری هم در سبب نظم گلشن راز تصریح می کند که به درخواست یاران حاضر در مجلس، جواب سؤال های اهل خراسان را در یک لحظه میان جمع بسیار، بی فکر و تکرار، به نظم درآورده است. و بعضی شعراء دیگر نیز بوده اند که اشعار خود را در همان حین نظم، به راویان یا کاتبان املاء و القاء می کرده اند.^۲

باری مثنوی کتابی است که در یک رابطه دوسویه به وجود آمده. مولانا همانطور که به عشق یک طرفه اعتقاد ندارد، در نظم مثنوی نیز همواره اهمیت وجود رابطه دوسویه و نقش مهم شنونده را یادآور می شود:

این سخن شیر است در پستان جان
بی کشنده خوش نمی گردد روان
مستمع چون تشنه و جوینده شد
واعظ ار مرده بود گوینده شد

۱. ارتجالی: به طور بداهه، بدون آمادگی قبلی || ۲. سرّنی، ج ۱، ص ۱۹